

ای بنی اسرائیل گوش کنید: تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست. شما باید او را با تمامی دل و جان و توانایی خود دوست بدارید. این قوانینی که امروز به شما می‌دهم باید دائم در ذهنتان باشد. درباره آن‌ها صحبت کنید خواه در خانه باشید و خواه در بیرون، خواه هنگام خواب باشد و خواه اول صبح. آن‌ها را روی انگشت و پیشانی خود ببندید. آن‌ها را بر سر در خانه‌ها و دروازه‌های شهر بنویسید.

ماریا خیلی هیجان‌زده بود، او بالاخره داشت یک تلفن ایفون می‌خرید. ماه‌های زیادی بود که او پولش را جمع کرده بود و حالا دیگر می‌توانست به ارزویی که از صمیم قلب داشت جامه‌ی عمل بپوشاند. او حال می‌توانست یک ایفون دست دوم بخرد! و هیجان او خیلی زیاد بود وقتی که او از طریق اینترنت توانسته بود یک ایفون پیدا کند. تمام طول روز را او پشت کامپیوتر نشسته بود و داشت به این مزایده می‌پرداخت و قیمت‌ها را کنترل می‌کرد تا بالاترین پیشنهاد دهنده باقی بماند و او توانست با توجه به بودجه‌ی او که برای خرید این تلفن داشت با آخرین پیشنهاد این مزایده‌ی او برنده شود! بله او برنده این مزایده شده بود! او خیلی مغرور بود بخاطر این ایفونی که برنده شده بود تا بخرد با قیمتی که در نظر داشت! او داشت از شادی انتظار این ایفون می‌ترکید، تا اینکه از پست این پاکت شامل ایفون به او برسد! بعد که این بسته به دست او می‌رسد و او این بسته را بی‌صبرانه باز می‌کند، تمام این شادی به یک غم بزرگ تبدیل شد. او مثل خیلی از کسان دیگر که سرشان کلاه می‌رود قربانی این خرید اینترنتی شده بود، داخل این بسته فقط یک قاب محافظ برای گوشی ایفون بود و بس! این بین مردم یک مسأله و عده‌های پوچ، به یک امر طبیعی بدل شده است، مثل کسانی که خودشان را جای کس دیگری جا می‌زنند، کسانی که گنجیشک و رنگ می‌کنند و جای بلبل می‌فروشند، کسانی که در بنگاه‌های مختلف گوش این و آن را می‌برند و ... و همیشه و همیشه هم بخاطر اینکه پول بیشتری به دست بیاورند و تلاش کمتری انجام دهند! ولی با خدا همچنین عده‌های پوچی وجود ندارد و همه چیز اصل است و نه بدل! با خدای ما همه چیز کامل است. وقتی که او این دنیا را خلق کرد، از کوچکترین موجود تا آن بزرگترین موجود را کامل آفرید و همه چیز کامل بود و هیچ چیزی قلبی نبود. همه چیز همان‌طور بود که او فکر می‌کرد و او طبق کلام بیان کرده بود. او همه چیز را به طور کامل آفرید. و این به نبض زندگی تبدیل شد! و برای همه چیز یک عشق حقیقی وجود داشت! و همه چیز بدون هیچ حد و مرزی بود و کامل! چون خدا هیچ چیز ناقصی را خلق نمی‌کند و موسوی یهودی صدها سال قبل با بیان این کلام مرده است که: ای بنی اسرائیل گوش کنید، تنها خدایی که وجود دارد خدای ماست. و شما باید او را با تمام توان و از صمیم قلب طلب کنید! حال ما دور همین عده خدا که کامل‌ترین است جمع می‌شویم و به آن متوسل می‌شویم برای دعا کردن. ولی ایمان ما به خدای متعال آیا واقعی است؟ و یا این کافیسیت که ما فقط برای ایمانمان کلیسا برویم؟ ولی اگر اینطور باشد این ایمان مثل یک باری بر دوش ما نمود می‌کند که ما آن را حمل می‌کنیم. و اگر این درست باشد من پس بهتر است که در خانه پای تلویزیون بشینم و موعظه‌ی او را از تلویزیون دنبال کنم و به کلام خدا گوش کنم و دعا کنم. پس اینطور خیلی واضح هست که من تمام اطمینانم را به چاق بودن حساب بانکی بدهم و به نیروی خودم متکی شوم و دیگر به قدرت خدا کاری نداشته باشم و این را در نظر نگیرم که خدا این دنیا را برای چی خلق کرد. اگر این ایمان من برای امور روزمره بوده است، پس سرانجام وقتی من آخرین نفسم را روی زمین دارم می‌کشم چی قرار است بشود؟ ولی اگر ما فرای این دید مادی به ایمانمان نگاه کنیم، ما می‌توانیم از بعضی چیزها مطمئن باشیم مثل: خدا واقعاً هست، و او به وعده خودش عمل می‌کند. و بعد او از ما چیزی را که داده است را طلب می‌کند. کامل! تو باید خدا را با تمام وجودت و قلب دوست بداری! و در نهایت

تو باید او را با تمام توان دوست بداری! خدا هیچ چیز را ناقص نمی خواهد! خدا کسانی را نمی خواهد که در زبان ایمان دار نشان می دهند و در عمل و در ذهن خودشان منکر ایمان خودشان هستند. خدا کسانی را نمی خواهد که بجز در کریسمس از کلیسا رفتن اجتناب می کنند. خدا کسانی را نمی خواهد که طبق سنت می خواهند کار خوب انجام دهند و میان سالی یک بار یک مقداری سنت در صندوق کلیسا می ریزند و گل می خرند و در محراب می گذارند. خدا تو را می خواهد! با همه کم و کاستی هات و همانطور که هستی! تمام آن شخصی که تو هستی! تمام آرزوهای تو! و با تمام رؤیا هایی که داری! ولی ما ، همه چیز را کامل می خواهیم و نه طور دیگر! خیلی از عزیزان می خواهند خودشان شخصاً خدا باشند. ما می خواهیم خودمان انتخاب کنیم که ما چکاری را باید انجام دهیم و چکاری را نباید انجام دهیم. یعد این حس خود ستایی به ما دست می دهد که ما یک کاری را خوب انجام دادیم، پس مثل یک خدای کوچک رفتار می کنیم! بعد از این ما هزاران نفر دنباله رو پیدا می کنیم! ولی ما آن چیزیکه وانمود کردیم نیستیم. اگر عیسی امروز با ما صحبت می کرد درست همان هایی را به ما نشان می داد که در گذشته ها برای پریشان نشان داده بود. او این را نشان می داد که این کار ما دورویی است و ما خودمان را با حقه بازی داریم با تقوا نشان می دهیم. او این کار را می کرد ، چون او هیچ ریایی را در وجود خودش ندارد و هیچ چیز ناقصی به او راه ندارد. او خدا را با تمام قلب و وجود و توانایی خودش دوست می داشت. با او همه چیز به سوی کمال می رود! این را او در عمل ثابت کرد و اگر او همه چیز را به صورت کامل می خواهد باید او به سمت ما گام بر می داشت، و او نباید از زندگی روزمره ما دور باشد و باید درست در وسط این بازار مکاره حضور داشته باشد درست در بین ما! بله خداوند از طریق عیسی یک پیامی را برای مردم فرستاد. و آن اینکه ، او باید به سمت ما میامد! و وقتی عیسی به سمت ما انسان ها آمد پس او ما را درست مثل دیدی که ما از او داریم نسبت به کمال ، کامل می کند چون هیچ نقصی به وجود او راه ندارد! برای همین هم است که عیسی به یک برهه ی خاص زمانی و به یک قشر روشن فکر و یا غیره تعلق ندارد بلکه او برای تمام انسان ها و تمام زمان هاست! برای همین هم عیسی فقط برای آدمهای مذهبی اینجا نیست بلکه برای هر کسی که او را بفهمد! او دقیقاً برای کسانی اینجاست که فرمانهای او را می شکنند. او برای تمام کسانی اینجاست که همه کار کردند تا او را بکشند. این محبت عیسی است که با مرگ او بروی صلیب به تمام عالم و تمام انسان ها به ارث رسید. ما از آن طریق می توانیم دوباره مشمول محبت خداوند شویم و او را ملاقات کنیم. و این تازه هنوز یک چیز نصفه هستش که خدا از طریق عیسی انجام داده است! و ما اینجا ایستاده ایم ، ما با نصف حقیقت که به ما رسیده و خداوند، و خدایی که خودش را با تمام وجود برای ما داده است. و این اعتراض را که چرا ما از نصف حقیقت با خبریم را خداوند نمی خواهد بی پاسخ بگذارد. امروز هم خدا به صورت کامل به سوی ما میاد. و از طریق روح خودش ، حتی او در وجود ما زندگی می کند. و این روح القدس تا آخر عمر با ما و در ما حضور دارد تا ما بتوانیم با خدا ارتباط ابدی داشته باشیم. و لنگری که باعث می شود این روح القدس در ما بماند همین تعمیم استو با تعمیم است که خدا به ما یک قسمتی از خودش را می دهد و فرزند خواندگی خودش را به ما هدیه می دهد. و آن لنگر و پایه دیگر این کلام ما همین مراسم نان و شراب مقدس است، که ما از طریق آن جسم و خون مسیح را دریافت می کنیم. و با این دو چیز است که ما از سرزمین نقص به سوی کمال می رویم و با خدا متحد می شویم و با او یکی می شویم و در اوست که همه چیز کامل است و ما نیز از او می شویم. و بعد اگر اینطور باشد ، وقتی شیطان ما را با تمام وسوسه ها به سوی خودش می خواند ، ما در ایمانمان می مانیم. و ما اجازه داریم در تمام روزها در ایمانمان محکم بمانیم. این ایمان است که همیشه و در همه روزها می ماند و در همه امور

روزمره ما نفوذ می کند. و حتی ما در آخرین نفسی که داریم می کشیم با همچین ایمانی ، بیان خواهیم کرد که
ای بنی اسرائیل گوش کنید: تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست. شما باید او را با تمامی دل و جان و توانایی خود دوست بدارید. امین